منوچهرجمالی

چرا فرهنگ اصیلِ ایران ، نیاز به جنبش سکولاریته ندارد ؟ جنبش سکولاریته ، در جامعه های مسیحی و یهودی و مسلمان، ضروری است

درفرهنگ ایران ،خدا دوستی ، چیزی جز « دنیا دوستی یا گیتی دوستی » نیست . چون خدا ، خودش ، گیتی میشود .« یَزِش» یا پرستش طبیعت ، یزش و پرستش خداست . پروردن طبیعت ، پروردن گیتی ، آباد کردن گیتی ، شادساختن گیتی ، پرستش خداست . پرستاری کردن از گیتی ، پرستش خدا است . پرستاری از انسانها که شادساختن انسانها باشد، پرستش خود خداست. پرستیدن ، به معنای « شادساختن » بوده است (درهزوارش، یونکر) . اینها نه بطور تشبیهی ، بلکه به طور واقعی فهمیده میشود . بطور تشبیهی و مجازی ، پرورش گیتی ، پرستش خدا نیست ، بلکه بطور واقعی ، پرورش گیتی ، پرستش خداست . در ادیان ابراهیمی (جامعه های مسیحی + یهودی + اسلامی) ، اِلاه (یهوه و پدرآسمانی و الله) ، غیر از دنیا بود . آنها باهم ، همگوهر نیستند . و دوستی دنیا ، غیر از دوستی اِلاه است . حتا دوستیِ الاه ، با دوستی دنیا در تنش و کشمکش باهم هستند. الاه ، در هیچ چیزی ، تحمل شریک نمیکند . فقط باید اورا دوست داشت ، و دوستیهای دیگر، باید تحت اراده او باشد . عشق در این ادیان ، تابع ایمان است . برای دوستی الاه ، باید ار دوستی دنیا گذشت ، و پشت به آن کرد، و آنرا خوارو بیمقدارشمرد . ولی درفرهنگ ایران ، خدا ، برابر با گیتی و« درگیتی» و معنای گیتی است، و « بیخدائی ، و ضد خدائی و غیر خدائی » معنائی ندارد. خدا ، خوشه ایست که تخمه هایش ، نهفته درهرجانی و بُن هرجانی است ، و معنا و« نیروی زاینده و آفریننده و بهم پیوند دهنده » ، در درون همه چیزها درگیتی است. نفی خدا ، نفی گیتی است . یا باید خدا و گیتی را باهم پذیرفت، یا باید باهم نفی کرد ، چون گیتی ، رویش تخم خدا است .

فرهنگ ایران ، الله و یهوه و پدرآسمانی را ، که وجودشان ، بریده از گیتی و فراسوی گیتی وغیر ازگیتی است ، « خدا » نمیشمرد ، وبهتراست که برای تمایز ، آنها را « الاه » بنامیم . « خدا » ، تصویریست بکلی متضاد ، با تصویر الله و یهوه و پدرآسمانی (الاهان) . آنهارا نمیشود ، به « خدا » ترجمه کرد . در فرهنگ ایران ، نیازی به جنبش سکولاریته نیست ، چون حکومت الله و حکومت پدرآسمانی و حکومت یهوه ، معنائی ندارد . « خدا » ، برعکس الاه (یهوه + پدرآسمانی + الله) معنا و مینو و نیروی آفریننده و پیوند دهنده ، نهفته درمیان هرچیزی و بُن هرچیزیست . آباد کردن گیتی ، درگیتی خوب زیستن ، گیتی را دوست داشتن ، گیتی را با ابتکار و خرد انسانی آراستن ، برضد خداپرستی و خدا دوستی نیست ، و پرستش دنیا که همان پرستاری کردن از دنیا باشد ، عین خدا پرستی و شادساختن خداست . چون خدا و دنیا ، دوچیز جداگانه و متفاوت باهم نیستند . وشه خردهای انسانها باهم ، خرد خداست . خدا درانسان و با انسان میاندیشد . این تضاد در ادیان ابراهیمیست ، که ایجاب پیدایش جنبش سکولاریته را میکند . ولی این تضاد در فرهنگ ایران ، وجود ندارد . آمیختن دین و حکومت باهم ، کار ساسانیان بود که یک حکومت زرتشتی بود، و بکلی درتضاد بافرهنگ ایران بود . اندیشه آمیزش دین با حکومت درشاهنامه ، ربطی به فرهنگ ایران ندارد ، بلکه بازتاب تئوری زرتشتیگریست که در دوره ساسانیان ، به مردم و فرهنگ ایران ، تحمیل شده بود .

با اردشیر بابکان که بنیادگذارحکومت ساسانیست این بهم بافتگی دین و شهریاری (موبدی + شهریاری) تاءسیس میگردد . چنانکه در شاهنامه اردشیر بابکان به پسرش شاپور میسپرد که :

چو بردین کند شهریار آفرین   برادرشود پادشاهی و دین
نه بی تخت شاهی بود ، دین بپای   نه بی دین بود شهریاری بجای
دوبنیاد یک بردگر بافته   برآورده پیش خرد تافته
نه از پادشا ، بی نیازست دین   نه بی دین بود شاه را آفرین
چنین پاسبانان یکدیگراند   تو گوئی که در زیر یکچادرند
نه آن زین ، نه این زان ، بود بی نیاز   دوانباز دیدم شان نیکساز

اکثریت ملت ایران که سیمرغیان (= خرمدینان = که زرتشتیان آنها را عوام مینامیدند) بودند ، برضد این تئوری بودند ، و چهارصد سال برای

رهائی از این اندیشه ضد فرهنگی ، با آنها جنگیدند، و همیشه درپی براندازی حکومت ساسانی بودند تا ازسر آزادی ادیان و برابری مردمان را برقرارکنند . اینست که از همان آغازتاءسیس، این بی اعتمادی و تنش میان حکومت ساسانی و عوام ، که همان خرمدینان یا سیمرغیان باشد ، موجوداست ،چنانکه خود اردشیر بابکان در وصیت به پسرش شاپور میگوید :

مجو از دل عامیان راستی کزآن جست و جو آیدت کاستی
وزایشان ترا گربد آید خبر تو مشنو زبدگوی و انده مخور
نه خسرو پرست و نه یزدان پرست اگرپای گیری سرآید بدست
چنین است اندازه عام شهر ترا از جاودان ازخرد باد بهر

مزدک هم خرمدین بود (الفهرست) . نام زنش ، خرمه بود (سیاست نامه). جنبش مزدک ، یکی از جنبشهای خرمدینان بود که از همان زمان اردشیر بابکان شروع شد . این خرمدینان بودند که پشتبان فرهنگ اصیل ایران بودند نه زرتشتیان که روایتی بسیار تنگ و یکسویه از فرهنگ ایران داشتند و برضد فرهنگ ایران میجنگیدند . برای سیمرغیان(=خرمدینان) ، دنیا دوستی ، خدا دوستی است . خدا ، زیباست و در گیتی این اصل زیبائی ، شکفته میشود ، و هزاران هزارگونه زیبائی میشود ، و انسان ، عاشق زیبائیهایش میشود . دوست داشتن این زیبائیها ، مهرورزی با خداست، و انسان دراین مهرورزی به گیتی و انسانهاست ، که این اصل زیبائی را از همه چیزها و ازهمه انسانها در گیتی میزایاند . به گفته مولوی :

بهرطرف نگری ، صورت مرا بینی
اگربه خود نگری یا بسوی آن شر و شور
زاحولی بگریز و دوچشم نیکو بین
که چشم بد بود آنروز از جمالم دور

انسان، درگیتی (= دنیا) وطبیعت، تماشای روی خدا را میکند (نه به معنای تشبیهی ، بلکه بطور واقعی) .غیرازاینگونه دیدن ، کفروجهلست

کفر دان در طریقت ، جهل دان درحقیقت
جزتماشای رویت ، پیشه و کار دیگر
تا تو آن رخ نمودی ، عقل و ایمان ربودی
هست منصورجان را هر طرف دار دیگر

خدا ، چهره ایست (چهره = گوهر) که میروید و درهرچیزی ، چهره(=صورت) دیگر میشود . جداسازی و پاره سازی خدا از گیتی ، کار ادیان ابراهیمی بود و هست . دراین ادیان ، ما با مفهوم « الاه » کار داریم ، نه با مفهوم « خدا » . دراین ادیان ، خدائی که همگوهرو همسرشت گیتی باشد ، انکار میگردد . آنها ، الهی ، بریده از دنیا و فراسوی دنیا و « جدا گوهر از دنیا » میپذیرند . درواقع ، خدارا از گیتی ، تبعید و طرد کرده اند . با خدا بودن ، در این ادیان، معنای تشبیهی دارد نه واقعی . این خدای از گیتی بیرون رانده ، که همیشه تشنه حاکمیت بر دنیاست ، الاه (یهوه + الله + پدرآسمانی) است . اگر دقت شود ، ماتریالیسم و اتئیسم Atheiism، برعکس آنچه در ادیان ابراهیمی گفته میشود ، « امتداد خود همان کاریست که این ادیان کرده اند » . ماتریالیسم و اتئیسم ، در همان راستا وسو که که این ادیان گام برداشته اند ، گامی دیگر برمیدارند ، و این الاهِ ناهگوهر با گیتی را، به کلی انکارمیکنند . این ادیان ، خدا را از جهان ، پاره و دور میسازند . و درواقع ، دنیا را بی خدا ، بی معنا ، بی اصل آفریننده ، بی نیروی ابتکار میسازند . آنها، معنی را ، نیروی زاینده و آفریننده را ، اصالت را ، از ماده و جسم (دنیا) جدا میسازند ، و درشخصی یا قدرتی ، فراسوی آن ،قرار میدهند . ازاین پس ، انسان ، نیاز به فراسو ، به غیب ، به آخرت ، به سعادت ملکوتی ، به شفیع و نجات دهنده پیدا میکند . مفهوم « خالق » ، جانشین « بُن و ارکه در هرچیزی و جانی و انسانی » میگردد . پس از آنکه خالقی ، جداگوهر از محلوق (جسم و دنیا) ساختند ، آنگاه ، « ایمان به این تنها نیروی آفریننده ، تنها اصل معنی دهنده و ارزش دهنده » ازمردمان میخواهند . درفرهنگ ایران ، اصطلاح « ایمان » نبود ، چون خدا ، بُن هرچیزی و هر انسانی بود . انسان ، بجای آنکه زیبائی را در « بُن خود و بُن چیزها » بجوید ، باید « ایمان به غیب و آخرت و سعادت ملکوتی و منجی ازگناه » بیاورد. ماتریالیسم و اتئیسم ، فقط درهمین راستا، در راستای ادیان ابراهیمی ، یک گام فراتر میگذارد، و منکر چنین وجودی و جهانی و معنائی میشود که « خارج از دنیا » است . آنها منکر این « الاه » میشوند که درجهان و آمیخته با جهان نیست . آنها نمیخواهند که الله و یهوه و پدرآسمانی را باز به جهان برگردانند . الله و پدرآسمانی و یهوه را با هزاران من سریشم نمیشود به گیتی و جسم و ماده چسبانید .

خدا ، تصویری دیگر بود ، و الاه ، تصویری دیگراست . ماتریالیسم و اتئیسم درواقع میکوشند ، ازسر ، معنی و نیروی آفریننده و ابتکار و پیوند دهنده را ازسر به دنیا برگردانند ، و با آن بیامیزند و با آن ، اینهمانی بدهند . آن تصویر الاهی را که گوهرش فراسوی دنیاست ، دور میاندازند ، و معنا و آفرینندگی و ابتکار و نوآوری و پیوند دهی را جدا ناپذیر از گوهر خود دنیا و ماده میدانند . خود « مادّه matter» است که « مادر mother = مادینه » ، یعنی اصل زاینده و آفریننده هست . کاری را که این ادیان کردند ، درواقع ، بیخدا سازی دنیا بود . ماتریالیستها و اتئیست ها ، از بیگانگی خدا از دنیا ، از پاره شدن خدا و معنا و آفرینندگی از دنیا ، رنج میبرند . الله و یهوه و پدرآسمانی ، نماد ، ازخود بیگانه شدن دنیا و طبیعت و انسان هستند . آنها میکوشند که آفرینندگی و معنی زائی، و نیروی ابتکار را، از سر، به گیتی برگردانند ، و دیگر ، خواهان آن نیستند که نام « الاه » ، به این « اصالت در گیتی» بدهند . آنها هنوز ازاین الاه میترسند . به هرحال ، ماتریالیسم و اتئیسم ، برعکس آنچه انگاشته میشود ، برضد یهوه و پدرآسمانی و الله نیستند ، بلکه گامی را که آنها برداشته اند ، اینها گامی دیگر درهمان راستا و سو، برآن میافزایند . و دراین امتداد یابیست که ناگهان ، به ورطه « بی معنائی ، بی ارزشی » کشیده میشوند . خدا ، مینوی مینو (مینو= مانا = معنا) هرجانیست و با انکار الله و یهوه و پدرآسمانی ، اگر انکار خدا شود ، گیتی و ماده و جان و انسان ، بی معنا و بی ارزش میشود. درفرهنگ ایران ، چنین خطری نیست .درفرهنگ ایران ، برترین ارزش ، زیبائی و مهر بود . برترین چیز، آن چیزیست که با زیبائیش ، همه را بدان میانگیزد که به او مهر بورزند . برترین ارزش ، زیبائیست که همه را جذب کند و بسوی خود بکشد . این بود که خدا ، در همه چیزها ، در هرانسانی ، پدیدار میشد (چهره میشد)تا با زیبائیهای خود ، مردمان را شیدای خود سازد . درادیان ابراهیمی ، برترین چیز وجودیست که همه مردمان را میترساند، و به وحشت میانگیزد ، تا همه ازاو اطاعت کنند . حتا عشق را در راستای همان اطاعت میفهمد . هرکس ازمن اطاعت کند، به من محبت میکند ! این بود که خدای ایران ، زیبائی خودرا در هرچیزی پدیدار میساخت . ولی الاهان ادیان ابراهیمی ، از پیدایش درصورت (صورت شدن) میترسیدند ، چون وحشت انگیزبودند . ووحشت انگیزنده ،

زشت است . اساسا واژه « زشت » درفرهنگ ایران به معنای وحشت انگیزو نفرت انگیزو چندش آور است . دراین ادیان ، تقوی و ایمان و اطاعت ، اساسا برپایه خوف و خشیت و ترس و بیم از یهوه و الله استوار است . و این درفرهنگ ایران ، بیان آنست که این الاهان ، فوق العاده زشت هستند . ازاین رو ، هرچند که این الاهان ، بی صورت بودن خودرا، بیان علو و تنزیه خود میدانند ، ولی ، به علت آنست که صورت دهشتناک آنها، قابل تحمل نیست . ازآنجا که تقوی و اطاعت ، پیآیند ترس و خشیت و خوف از الله است ، صورت الله ، دهشتناک و ووحشت انگیز وطبعا زشت است . ازاین رو بود که قیافه خودرا، فقط در قیامت (یوم الدین)نشان میدهد که مردم از وحشتناکی آن ، دیگر نمیتوانند سرپایشان بایستند .
اینست که معیارعمل و گفته و اندیشه ، در فرهنگ ایران ، زیبائی است و در اسلام ، ترس از الله است . ازاین رو گفتارو کردار و اندیشه نیک ، هنرخوانده میشود . هنر در اصل سانسکریتش سوندرا sundara است که به معنای زیبا و قشنگ است . یک عمل و گفته و اندیشه نیک ، زیباست ، چون گیتی را ، مردم را ، جامعه را زیبا میکند . «خوبی» ، همین معنای « زیبائی » را دارد . درکردی ، هونر(هونه ر) ، از ریشه « هونه » میباشد ، و به معنای بافنده یا به رشته کشنده ، و کنایه از شاعر است . چون « هونه » به معنای بهم بافته و به رشته کشیده و شعر است . هنر، کاریست که به هم می پیوندد و ایجاد مهر میکند .
درحالیکه « تقوی » پرهیزکاری در اثر ترس از الله است . درکتابهای لغت میآید که تقوی ، دوری کردن از عقوبت الله بواسطه انجام اطاعت از الله است . تقوی ، در مرتبه اول ، ترسیدن از الله است و اطاعت دراثر این ترس است . « تقی « به معنای ترسنده از الله است و مجازا به معنای پرهیزکاراست (غیاث اللغات) . نام محمد و لقب امام حسن و امام نهم ، تقی است . افغانها به قرآن ، « زور خدا » میگویند. مسلمان از ترس ، تقوی دارد ، ونزد مردم ، کسی باید برتر و افضل بشد که تقوی دارد (بیتشر ازالله بترسد. این آیه قرآن است) ولی ایرانی ، هنردارد ، چون کاری و اندیشه ای میکند که دنیارا زیبا کند، تا زیبائی خدا را در گیتی ، در مردم ،پدیدارسازد ، تا خدا را در انسانها و طبیعت ، دوست بدارد . یکی هنرمند میشود، و دیگری متقی . اساسا طبق قرآن ، الله ،

انبیاء خودرا در رتبه اول ، میفرستد تام مردم را بترسانند . نخستین وحی به محمد این بود که « یا ایها المدثر، قم فانذر» ، برخیز ومردم را بترسان . و بسیاری ازآیات قرآنی ، گواه براینند . « ولقد ارسلنا فیهم منذرین – سوره الصافات » ، « ولو شئنا لبعثنا فی کل قریه نذیرا ، سوره الفرقان » ، « و لتنذر ام القری و من حولها سوره الانعام » ، ، و مانرسل الایات الا تخویفا ، سوره الاسراء . واذکر ربک فی نفسک تضرعا و خیفة ، سوره الاعراف . اینست که الله و یهوه ، مجبورند صورت خودرا ننمایند ، چون مخوف بودن و عبوس بودن و ترساننده و خشمناک بودن (غضبناک بودن) ، ایجاد زشتی میکند ، طبعا باید این زشتی را در زیر نقاب « بیصورت بودن الله » بپوشانند . الله را ، یهوه را ... نمیشود تصویر کرد ، چون بی صورتند و فراسوی صورت هستند. ولی کسی که انذار میکند و مخوفست و وحشت میاندازد ، زشت هست ، ولو آنکه خود را زیبا (با جمال) بخواند . هم خوفناک و منذرو غضبناک ، و همزمان با آن زیبا و نیکو جمال بودن ، یک تناقض منطقی است . در فرهنگ ایران ، زشت به معنای مخوف و ترسناک و چندش آوراست (بارتولومه) . بدینسان است که خدا در ذهن ایرانی ، نمیتواند ترس آورو تهدید کننده و منذرو خشمناک و قهار و جبار و ... باشد ، چون دراین صورت ، برای تجربیات ایرانی ، خدا ، زشت خواهد بود، و ایرانی از خدای زشت روی برمیگرداند . ازاینرو ، چگونه ایرانیان توانسته اند ، برضد این بدیهیات تجربی خود ، تسلیم الله بشوند که الاه وحشت انگیز و منذر و مخوفست ، یک مسئله حل ناشدنی در تاریخست ! برای اینکه چنین الهی را بپذیرند ، باید آنچه را مخوفست با نقابی ، زیبا سازند (با ساختن اسلامهای راستین) ، ولی تا تجربه زشتی ، در زبان ایرانی ، اینهمانی با مخوف و نفرت انگیز داشت ، چنین کاری ممکن نبوده است . ایرانی خدای زیبا داشت ، چون طالب « آزادی جامعه از هرکونه ترس و هراس و خوف و انذارو خشیت بود » . حتا خدا هم نباید بترساند و مخوف باشد . ایرانیان به زیبا ، سری و سریره میگفتند . مثلا عارف مشهور ، سری سقطی نام دارد . البته ، سریره وسریر ، نام خود سیمرغ بوده است ، چون « سریر» نام رنگین کمانست ، که اینهمانی با سیمرغ دارد . و « جمشید سریره » که به جمشید زیبا ترجمه میشود ، دراصل به معنای « جمشید ، فرزند سیمرغ یا خدا » است . جمشید ، روئیده از اصل زیبائیست . درواقع ،

سریره ، به معنای « سه نای » است ، چوی سری همان سرو ، شاخ یا نای است و ایره (هیره) ، هنوز در کردی ، معنای سه دارد . وسه نای ، همان سئنا است . هنوز به نی خوشبوی نهاوندی « زریره » میگویند که همین سریره است و « زر= زل » نیز نام نای بوده است ،و هنوز درکردی « زل » ، نی است . و چون از این ریشه ، واژه خندیدن و خندان و تبسم را ساخته اند (درهرزندیsereste سریستن ، در تاتی ، خندیدن seresten در تالشی سرو ونیه seruvniye خنداندن است ، سره sera ، تبسم است ، سره sere خندیدن است). پس زیبائی خدا و طبعا زیبائی همه انسانها که ازخوشه اویند ، اینهمانی با خنده و تبسم دارد خدا زیباست ، چون خندان است. چنانکه بهمن (اصل اصل جهان) با اندیشه اش با هرکه آمیخت ، اورا فطرتا خندان میکند . خدا ، زیبا بود چون میخندید ، چون میخنداند . نام دیگر سیمرغ ، شوخ بوده است ، و شوخ ، هنوز در کردی به معنای زیبا و آدم شوخ طبع ، و همچنین درخت سپیداریا سپندار است . شوخی ، به معنای زیبائی و دلربائی و مزاح است . سپندار ، که درخت سپنتا باشد ، درخت سیمرغ است (سپنتا مینو) . پس زیبائی ، در فرهنگ ایران ، با آهنگ موسیقی ونای (باجشن)و با خنده و شادی اینهمانی داشته است ، و با الله عبوسی که نمیتواند بخندد و نمیتواند مطرب باشد ، تا برای ایرانی ، زیبا باشد ، باید چه نقابها ، با اسلامهای راستین بسازند ، که عاشق جمال الله بشوند . الله ترسناکی که همیشه روبروی انسان ایستاده است و دیدن جبرئیلش ، رسول الله را از ترس ، دچارصرع و وحشت میکرد، و نزدیکتر به حبل ورید است ، برای ایرانی ، بیشترازصد دوزخ ، عذاب آوراست . در آثار عطار، برخ اسود که هرروز خدا را سه بار میخنداند ، و خضر خندان ، چهره های این خدای ایرانند . همیشه باید بیاد آورد که درفرهنگ ایران ، خدا ، بُن جهان و انسانست ، به عبارت دیگر آنچه در خدا هست ، درانسان میبالد و میشکوفد و پدیدار میشود . اگر درخدا زیبائی هست که همه عاشق آن میشوند ، در طبیعت و انسان نیز، زیبائی هست که همه را خندان و شاد میسازد . آنچه درخداهست ، در انسان و گیتی نیز این ویژگی هست . ازاینرو هست که « شاد » و « خرّم » و « فرّخ » ، همه نام های سیمرغ هستند . او چون شاد و خرّم و فرّخ هست ، نخستین تابش او درپیدایش ، نمودار گوهر اوست . اینست که درسنگ نبشته های هخامنشی

دیده میشود که خدا ، ازجمله نخستین چیزهائی که میآفریند ، زمین و شادی است . او شادی را با زمین و برای گیتی و با گیتی میآفریند . فرهنگ ایران ، جشن را درگیتی میخواست . شهر باید جشن همگانی باشد ، و این همان آرمانیست که در شعار« جامعه مدنی » بیان میشود. در اندیشه سکولاریته ، کوشیده مبشود ،جشن به آسمان ویا فراسوی گیتی (جنت و سعادت ملکوتی) که خلق آن فقط در دست قدرت الله یا پدرآسمانیست ، افکنده نشود . خدا ، در فرهنگ ایران ، شاد یا خرّم نامیده میشود ، چون درگیتی شدن ، شادی و خرّمی که گوهریست خدائی ، گوهر و بُن گیتی و انسان میشود .